

نویسنده: Dieter Fröhlich

برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم

بخش نهم

مقدمه نویسنده

ناسیونالیسم و دولت های ملی در کشور های رو به انکشاف

مشکلات همگرایی گروه های قومی در افغانستان

III- سه شکل ناسیونالیسم

1- ناسیونالیسم اصلی: تکامل مستقل

فرانسه و انگلستان نخستین کشور های بودند که در آن ها ناسیونالیسم ظهور کرد. در داخل مرز های سیاسی آن ها در آن زمان ساختار های اجتماعی پیچیده تکامل کردند و همزمان با آن يك نوع احساس عدم امنیت اجتماعی به وجود آمد. دوران زایش و رشد آرام و پنهانی ناسیونالیسم در این دو کشور که چندین سده طول کشید تقریباً هم زمان با شکل گرفتن یک ناسیونالیسم جا افتاده و آگاه به پایان رسید. که آن را می توان تقریباً به مثابه یک تغییر ناگهانی دیالکتیکی کمی (پیچیدگی جامعه و عدم احساس امنیت) به يك تحول کیفی (ناسیونالیسم و ایدیولوژی) فرمول بندی نمود. نیروی حرکتی و یا انگیزه این تحول انقلاب فرانسه بود که با محتوای مبارزه طبقاتی، هومانستی و مبارزه سیاسی- نهادی اش در قدم اول در انگلستان انعکاس مثبت نمود، ولی به زودی در اثر انحرافات و میلان های مخرب انقلاب، پذیرش خود را دوباره از دست داد اما با وجود آن هم در کل علاقه مندی گسترده به آن ذهنیت عامه را به خود جلب نمود.¹⁵⁷ در این جبه جنگ سال 1793 بین هر دو کشور اضافه می شود که بعد از قطع موقتی يك ساله (1802-1803) تا سال 1815 که مصادف با سال تبعید ناپلیون بود، ادامه پیدا کرد. هر دو عامل یعنی جدال با افکار انقلابی و منازعه بین هر دو کشور، موجب آگاهی برای اتحاد جامعه و هویت ملی هر دو جامعه شد.

با در نظر داشت این تحول ممکن است تصوراتی ایجاد گردد که ناسیونالیسم در اثر خصومت با دیگران، با معماری در اتحاد گروه های هم مانند شکل می گیرد. «يك ملت باید... احساس خطر از خارج، احساس داشتن دشمن را داشته باشد. و یا فشار از بیرون است که پیوند گروه هائی که سخن از آن است را بوحود می آورد... اتحاد گروه ها به خاطر دشمن مشترک شان زنده است».¹⁵⁸ این ادعای

¹⁵⁷ The Survival of Religious and Social Customs in Uzbekeistan, in Central Asien Review, Bd. 6 (London 1958), S. 5-15

¹⁵⁸ Eugen Iemberg, Bd, 2, a.a.O, S 65, 82-83

اویگن لمبرگ Eugen Lemberg غیر قابل قبول است زیرا اگر با موشگافی به آن برخورد شود به این نتیجه می‌رسیم که ملت‌ها به خاطر ملت‌ها بوجود می‌آیند و این چیزی نیست بجز حشو و زاید گوئی.

خطر از خارج فقط وقتی می‌تواند موثر واقع شود که پیچیدگی اجتماعی در اثر تغییرات درازمدت اجتماعی پیش‌رفته و حداقل احساس پنهانی جمعی در بین مردم بوجود آمده باشد. اگر چنین پیش‌شرط‌های موجود نباشند، خطر بیرونی نه تنها موثر نیست بلکه در صورت وجود تفاوت‌های کلان میان خرده‌واحد‌های مختلف منطقی، تأثیرات معکوس از خود بجا می‌گذارد: ایجاد پراکندگی می‌کند. در صورت وجود پیچیدگی اجتماعی در اثر تغییرات درازمدت اجتماعی پیش‌رفته و نبود قشر‌های اجتماعی منطقی تعریف شده احساس خطر از بیرون به تقویت خود آگاهی کمک کرده و هویت خودی پنهان را دوباره زنده می‌کند.

اینکه تا چه اندازه اصل خطر بیرونی ایجاد ملت‌ها را می‌تواند توضیح کند، تاریخ امریکا به ما نشان می‌دهد که در ملت‌شدن قبل از وقت آن تحقیق جالبی در اختیار ما است.¹⁵⁹ میریت روند ایجاد خود آگاهی «امریکایی» را در 13 مستعمره اولی در رابطه وقایع و جریان‌های تاریخی این مستعمرات همراه با محیط اجتماعی آن (فرانسوی‌ها، انگلیس‌ها به عنوان نمایندگان امپراتوری بریتانیا، اسپانیایی‌ها و سرخپوستان) که فضای منازعه و ستیز را میان آن‌ها ایجاد کرده بود، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. اشغالگران که خود را «امریکایی» و یا (امریکایی‌های شمالی) و «قاره‌ای‌ها» می‌نامیدند، طوری که آن‌ها در رسانه‌های آنوقت از خود با واژه «ما» صحبت می‌کرد.¹⁶⁰ با شدت گرفتن هر منازعه‌ای هویت خودی آن‌ها تقویت می‌شد بخصوص وقتی تنش میان کشور‌های مادر اوج می‌گرفت تا در صورت فروکش تنش به همان گونه فروکش کند.¹⁶¹ حتی در مراحل بسیار پیش‌رفته تلاش‌ها برای وحدت این مستعمره‌ها در اولین کنگره قاره‌ای نمایندگان مستعمره‌ها کشور‌های مختلف در سال 1774 هر نماینده هر مستعمره به کشور خود به مثابه یک کشور مستقل با انگلیس‌ها و با همسایه‌هایش صحبت می‌کرد.¹⁶² در بحبویه‌ای انقلاب امریکا یجنتان بچر Jonathan Boucher از ایالت فلادلفیا در یک سخنرانی خود، نیو انگلندی‌ها را «گوتها و وندال‌ها (دو قوم غیر متمدن جرمن‌های شرقی سده 3 که چندین بار با رومی‌ها جنگیدند. مترجم) نامیده و علاوه می‌کند: این یک ایتلاف عجیب و غریب و غیر طبیعی است و ما انتظار آن را داریم که برخلاف تمام قوانین طبیعت به زودی بین گرگ و بره هارمونی ایجاد کنیم و آن‌ها را با هم غذا بدهیم. یعنی ویرجینیایی‌ها با اولیای مقدس نیوانگلندی‌ها اتحاد قلبی کنند.»¹⁶³

¹⁵⁹ Richard L. Merritt, *Symbols of American Community, 1735-1777*, New Haven und London 1966

¹⁶⁰ Der gegensatz zur ًamerikanischenً Identifikation ist die Selebstbezeichnung als Bürger von Massachuests, Pensylvania, usw.

¹⁶¹ Richard L. Merritt, a.a. O. ; S 66, Tab. 5.und S. 88, Tab. 6. 2.

¹⁶² Merril Jensen, *The Articles of Conferdration, 1174-1781*, Madison, Wisc., 1940, zit. Bei Merrit, a.a.O., S. 5, Fußnote 4.

¹⁶³ Jonathan Boucher, Hrsg., *Reminiscences of an amerivcan Loyalist, 1738-1789*, Boston 1925, S. 132-133, zit. Bei Merritt, a.a.O., S. 5, Fußnote 4.

حتی بعد از رسیدن به استقلال و اعلام امریکا به حیث يك کشور مستقل، برای بسیاری از شهروندان وفاداری به ایالت شان نسبت به وفاداری به حکومت متحده رجان داشت.¹⁶⁴ میریت (Merritt) به این نتیجه می رسد که منحنی در حال ارتقای خود آگاهی جمعی امریکایی با وجود رابطه تنگاتنگش به بحران خارجی، نمی تواند از این دیدگاه توضیح گردد.¹⁶⁵ او زیادتیر به فرآیند تدریجی اتکا می کند که در آن بهبود وسایل ارتباط جمعی، تحرك جغرافیایی و همبستگی اقتصادی در تقویت خودآگاهی جمعی نقش تعیین کننده را بازی نموده است. اما تازه شدن یا دوباره زنده شدن خود آگاهی ملی ناشی از خطر بیرونی، می تواند شاخص منافع مشترك در تقویت خودآگاهی ملی باشد. آنجا که منافع مشترك وجود دارد، تهدید های خارجی عامل موثری برای تحکیم هویت جمعی مستتر یا در پرده قرار می گیرد که در صورت دوام این تهدید نتیجه آن ایجاد وحدت شکلی به گونه اتحادیه ها و دولت ها می باشد.

این استدلال ها و همچنان واقعیت تبارز هم زمان ناسیونالیسم در فرانسه و انگلستان ادعای ملت شدن به خاطر تهدید بیرونی را بی ارزش می سازد. ناسیونالیسم فرانسوی و انگلیسی پدیده های اجتماعی اولی اند که الگوی تاریخی آن قبلاً وجود نداشت. ما به دلیلی آن را ناسیونالیسم اصلی می نامیم که دارای خصوصیات ذیل می باشد:

- 1- تکامل ناسیونالیسم در يك جامعه نسبتاً پیچیده تکامل یافته صورت گرفته است، یعنی جماعت ملی در مرز های یک جامعه به وجود می آید.
- 2- جامعه و جماعت ملی در کل در محدوده سرحدات يك کشور موجود تکامل می کند.
- 3- محتوای معیار تعریف این ناسیونالیسم در مجادلات داخلی سیاسی بر سر مسائل اقتدار و حاکمیت تکامل نمود. یعنی محتوای هویت خودی در ناسیونالیسم اصلی تکیه بر سازمان های سیاسی و اجتماعی داخلی جامعه دارد.¹⁶⁶
- 4- ناسیونالیسم اصلی در قدم دوم نگاه اش به عوامل خارجی است.

2- ناسیونالیسم ثانوی: تقلیدی

بعد از ایجاد ناسیونالیسم در فرانسه و انگلستان، ناسیونالیسم در مراحل مختلف، در اروپا گسترش یافت. آن چنان که از فرضیه مطروحه ما انتظار می رفت، گسترش زمانی و منطقی تابع درجه پیچیدگی ساختاری در اثر تغییرات درازمدت اجتماعی جوامع قاره اروپا بود. مابعد آن در بین جوامع صنعتی کشور های سوئیس، ایتالیا و آلمان بودند. بعدها کشور های سکاندناوی (در حدود 1900) اروپای شرقی و اروپای جنوب شرقی به آن اضافه گردیدند.

موفقیت ارتش انقلابی فرانسه به خاطری بود که ویژه گی های یک ارتش توده ای را کسب کرده بود یعنی به این معنی که سربازان نه به خاطر منافع مادی، ترس و یا مجازات، بلکه با انگیزه های ایدئولوژیک می جنگیدند، اما ارتش پروس در سال 1806 به خاطری به شکست مواجه شد که جنگ شان هنوز هم به عنوان يك مسأله شخصی پادشاه پرویس تلقی می شد.¹⁶⁷ ناسیونالیسم در آلمان و ایتالیا

¹⁶⁴ Seymour M. Lipset, *The First New Nation*, London 1964 (zuerst 1963),

¹⁶⁵ Richard L. Merritt a.a.O., S. 169.

¹⁶⁶ Helmuth Plessner, *Die verspätete nation: Über die politische Verfügbarkeit bürgerlichen Geistes*, Stuttgart 1959, insbesondere S. 15, 29-38, 47.

¹⁶⁷ این گفته مشخصه فرمانده برلین است: «پادشاه یک نبرد را باخته است. آرامش نخستین مسوولیت هر شهروند است.»

بعد ها با ویژه گی دیگری اوج گرفت که با ناسیونالیسم اولی تفاوت داشت و ما آن را ناسیونالیسم ثانوی می نامیم.

ویژه گی های خاص ناسیونالیسم ثانوی در غلط فهمی و تقلید از الگو های انگلیسی و فرانسوی شان بود و این غلط فهمی در رابطه با معیار های هویت خودی بود. آن چنان که در تقلید ها اکثراً دیده می شود، این ها از نگاه کیفی به پای اصل نمی رسند. در جوامع قاره اروپا، ملت های فرانسه و انگلستان از نگاه زبانی در کلیت دولت های بودند که هر کدام آن ها زبان های واحد خود را داشتند و به دلیل این که علاقه مندی به زبان به مثابه یک پدیده فرهنگی در اروپای وسطی و شرقی یک سنت دیرینه داشت، زبان مشترک توانست به مثابه معیار هویت در خدمت آن ها قرار گیرد (هر در Herder ، پان سلاویسم).¹⁶⁸ در این جاه اشکال دولت های تمامیت خواه شاهی و کمبود تجربه مردم در زمینه دیموکراسی که حد اقل از دید نخبگان حاکم سیاسی پذیرش معیار های سیاسی نهادینه شده ناسیونالیسم فرانسه و انگلیس را در خود نداشت، علاوه می گردد.¹⁶⁹

الف - هویت و ستیزه جویی غیر قابل حل:

فرا تر از تقلید های اشتباه آمیز در مورد معیار های هویت خودی تمام جامعه ناسیونالیسم اصلی، خصوصیات ویژه ناسیونالیسم ثانوی را در کل صرف مستقل از ناسیونالیسم اصلی درک نمود. رابطه ناسیونالیسم های که بعد ها در دیگر جا ها بوجود آمده اند با ناسیونالیسم های اصلی و محتوای ایدیولوژی ملی آن ها نشان می دهد که این ها تقریباً مجبور به پیروی از کشور های الگوی شان بودند، که مشخصات ویژه آن تلاش برای یافتن هویت خودی و تعیین یک ساحه جغرافیایی قابل دفاع و جبران یک نوع عقده حقارت بوده است که نتیجه آن به ستیزه جویی ختم می شود.¹⁷⁰

از آنچه که ما صحبت کردیم، اگر ما به ملت خصوصیت یک فرد را قایل شویم، ناگزیر به طرفی کشانیده می شویم که برای توضیح این حالت به روانشناسی فرد، و در این جا بخصوص در زمینه مشکل بحران هویت فرد اتکا کنیم: بحران هویت ناشی از آن خاطراتی است که هر نوجوان در دوره طفولیت از آن متاثر بوده در یک مقطع معین از زندگی، کمبود های گذشته در زندگی او متباز می گردد و خواست آن را دارد که در نوجوانی به آرزو های خود که قبلاً آن را ردیف کرده است، برسد. او به اساس آن در جستجوی یافتن روابط هدفمند میان تصورات خود و تصورات دیگران در مورد خودشان، که آن را با توجه تعقیب می کند، می باشد..... رسیدن به این نظر در حقیقت یک تولدی دوباره است که توام با میلان به اختلالات روانی همه جانبه و یا ناآرامی شدید ذهنی می باشد.¹⁷¹ در زمان بحران هویت است که انسان در جستجوی ایدیولوژی می شود: «ما می خواهیم چیزی را ایدیولوژی بنامیم که جوانان در سن بیست سالگی در دین و یا سایر نظام های جزمی جستجو می کنند، که در کل

¹⁶⁸ Hans Kohn, a. a. O. ; Eugen Lemberg, Bd. 1., a.a. O.

¹⁶⁹ به مثابه یک سند در مورد تاثیرات متقابل بین ساختار دولت و انتخاب معیار های هویت می توان از سویس به مثابه یک نمونه یاد کرد: سنت فدرالی و دموکراتیک سویس ایجاد دولت ملی (1948) بر پایه نهاد های سیاسی ممکن ساخت. از جانب دیگر بدیهیت ملی دولت شاهی اقتدارگرای آلمان در مقابل هومانیسیم سیاسی اروپای غربی قرار گرفت. مراجعه شود به: Helmuth Plessner, a.a.a.O., S. 29-38

¹⁷⁰ John Dollar u. a. , Frustration and aggression, New Haven, Conn., 1939

¹⁷¹ Erik H. Erikson, Der Junge Mann Luthaer: München 1958 (zuerst New York 1958); S. 14-15

افراد ستیزه جو با لباس یک فورم و اهداف هم شکل در یک نظام ستیزه جو با هم یک گروه ستیزه جو را ایجاد می کنند. و یا این که حد اقل ایدیولوژی، یک شکل زندگی و یا جهانی را متباز سازد که با تیوری های حاکم دانش موجود و تفکر سالم انسانی همناوی داشته باشد، اما افزون بر آن یک چیز مهمتر دیگری را نیز عرضه کند: یک دورنمای آرمانی، احساس دنیایی و منطق اصولی که در کل برای شان اصول قبول شده بوده و هیچ ضرورتی برای ثبوت آن نداشته باشند.¹⁷² این ایدیولوژی ولو هم به شکل خیلی ساده آن پاسخ های دقیق در مورد مسائل و مشکلات عظیمی ارائه می کند که در ارتباط با منازعات هویت بوجود می آید.¹⁷³ بحران هویت ناروشن به عقده حقارت و خشونت می انجامد: «در شرایط نا پختگی و بحران هویت ناروشن، احساسات ناشی از آن موجب حرکات زورگویانه، سادیستی و ماسوخیستی می شود.»¹⁷⁴

با نظری به تاریخ اروپای قاره ای در نیمه دوم قرن 19 و نیمه اول قرن 20، موازی بودن وحشت آوری میان ناسیونالیسم و بحران روانی هویت به مشاهده می رسد. این دوره یک ناسیونالیسم اغراق آمیز یعنی شئونیسیم است که تمام نشانه های امراض روانی را به نمایش می گذارد. آلمان خود را در محاصره دشمنان می بیند که حاضر نیستند موقف والای او را به عنوان یک ملت به رسمیت بشناسند و او می بایست ناگزیر آن را از طریق جنگ به دست آورد. این دوران، دوران دشمنی های خونین است.¹⁷⁵ و آن چنان که مثال فرانسه در نیمه دوم قرن 19 نشان می دهد، دیده می شود که حتی هویت های روشن هم به شدت به بحران مواجه شده و اختلالات روانی را باعث می گردد.

در ایدیولوژی هائی که بحران هویت شاخصه اصلی آن است ملت های «نوجوان» اعمال شان را با دلایل دفاع از خود توجیه می کنند. گذشته تاریخی و فرهنگی خود را در رابطه وقایع و دست آوردها مورد ارزیابی قرار داده و خود آگاهی خود را بر آن استوار می سازند. این زمانی است که هر هنرمند، دانشمند و نویسنده با تحسین و تمجید از دست آورد های «ملی» یاد کرده، عصر شگوفایی در علم تاریخ از جانب تاریخ نویسان سر از نو تفسیر شده، چاپلوسانه و به گونه دلخواه در خدمت تصورات خودبینانه قرار گرفته و قضایای تاریخی که با همدیگر ارتباط ندارند، جبراً به خاطر هدف مشخصی در یک ردیف قرار داده می شوند.¹⁷⁶ اندازه یادآوری از تاریخ و برائت دادن اعمال امروزی به خاطر دفاع از خود وابسته به درجه بحران هویت و ناامنی ناشی از آن می باشد.¹⁷⁷

¹⁷² Erik H. Erikson, a. a. O. , s. 44

¹⁷³ Erik H. Erikson; The Problem of Ego-Identity, in : Journal of the American Psychoanalytic Association, Bd. 4 (1956), S 56-121

¹⁷⁴ Edith Weigert, Die Rolle der Sympathie in der Kunst der Psychotherapie, in : Psyche: Bd. 16 (1962), S. 213.

¹⁷⁵ Helmuth Plessner, a.a.aO., insbesondere, S 22-23, 57

¹⁷⁶ Die Bedeutung der nationaler Geschichte, Ralf Dahrendorf, a. a. O. S. 37

¹⁷⁷ سیاست های عذرخواهانه یک پدیده معمول در جوامع، فرهنگ ها و ادیان کهن است که ارزش یک جنبه آن به مرور کم شده است و پیوند آن به مطالبات سیاسی، اجتماعی و روانشناسی عصر صنعت تا حالا موفق نه شده است. در مورد تاکید بر تاریخ و فرهنگ 4000 ساله هند، توانایی های انسانی و علمی اسلام کتاب ارزشمندی وجود دارد:

William, C.. Smitt, Der Islam in der Gegenwart, Frankfurt 1963, zuer Islam in history, princeton, N. J. 1957)

ب - پیشداوری اجتماعی به مثابه تقلیل پیچیدگی محیط ماحول

یک احساس قوی از تصویر خودی، چنانکه در ناسیونالیسم ساخته می شود، در عین زمان مشروط به عین یک برداشت جامع و ایدیولوژیک شده از محیط ماحول اجتماعی جامعه ای می باشد که ناسیونالیسم برای آن تدوین می شود. یعنی یک تصویر بیگانه از آن بوجود آورده. معماری یک تصویر اجتماعی خودی در شکل ناسیونالیسم نتیجه پیچیدگی درونی جامعه ای است که لوهمن (Lohmann) آن را نتیجه پیچیدگی رو به تزاید محیط ماحول می داند که آن هم نیازمند تقلیل تفاهم است.

رابطه میان پیچیدگی درونی جامعه خودی و پیچیدگی محیط ماحول اش به هیچ وجه یک طرح فرضی نیست. اعضای یک جامعه متمایز ناشده قطعه قطعه فقط یک برداشت از محیط ماحول شان می داشته باشند که عادتاً در آن کمتر ارزش گذاری می شود. بنابر این کمتر موثر بوده و کمتر ایدیولوژیک شده می باشد.¹⁷⁸ با یک نتیجه گیری معکوس از آن ما به یک مثال تجربی در این مورد می رسیم. در ناحیه ولتای بال (یکی از کشور های افریقای غربی م) گروه انسان های زندگی می کنند که خود نامی مشخصی بر خود ندارند. این ها با استفاده از نام گزاری های مشترکی برای گروه های انسانی همسایه که آن هم اکثراً یک بار معنایی را حمل نمی کند بلکه یک مفهوم نسبی است، از آن ها منزوی میگردند.¹⁷⁹ برای تسوانای های افریقای جنوبی ... به ویژه برای اکثریت عظیم قبایل کلان آن دیگران یا صرف مردمان ها غیر اند... یا آدم¹⁸⁰ به بیان دیگر در این جاه یک تصویر گروهی مشخص و روشنی وجود ندارد که نبود آن به آن ها اجازه می دهد تا محیط ماحول اجتماعی خود را صرف «غیر ما» بنامند که خالی از بار معانی است.

برخلاف در میان ملت ها مفاهیم «خود» و «بیگانه» دارای ارزش دیگری هستند. در این جا است که ما با مفهوم پیش داوری ملی بر می خوریم. هویت خودی اجتماعی با اقتباس و ایدیولوژیک ساختن زمینه ها و معیار های روابط گروهی ساخته می شود. از نگاه اصول ممکن است هر معیاری برای استحکام هویت گروهی مورد استفاده قرار بگیرد، چه اتکا به زبان مشترک، نژاد، ساحه جغرافیایی، داشتن اجداد مشترک و یا فرهنگ و غیره.¹⁸¹ بعد از تحکیم هویت، محتوای معیار های ایدیولوژیک نسبتاً کم ارزش می گردد همان گونه که همزیستی مردم و دولت های ملی در پهلوی همدیگر که بر مبنای معیار های مشترک جمع شده اند، آن را ثابت می کند. معیار های انتخاب شده از نگاه محتوا بی ارزش و یا دارای ارزش یکسان اند، به این معنی که آن ها همه مفهوم پیشداوری مثبت را در مورد گروه خودی و یک پیش داوری منفی را در مورد گروه های بیگانه در خود حمل می کند. تحقیقات در زمینه پیش داوری ها معلومات زیادی را به ما نشان می دهد که اعضای یک ملت به گونه کلیشه ای چه

¹⁷⁸ به صفحات 38-40 همین کتاب مراجعه شود.

¹⁷⁹ Christian Sigrist, a.a. O., S 46

¹⁸⁰ Isaac Schapera, a.a. O., S 46

¹⁸¹ ارزش کارایی معیار های ایدیولوژیک در تمام موردها مساوی است، اما نتایج انتخاب یک معیار ویژه متفاوت است. به این گونه ایدیولوژیک کردن زبان فقط زمانی موثر واقع می شود که سخنگویان خارج از دولت ملی بدون آن که در مورد آن فکر کنند، به این زبان صحبت که توسط این ناسیونالیسم مدنظر گرفته شده است. اما انتخاب معیار های نهادی - سیاسی یک چنین ساختار سیاست مهاجمی زبانی را منطقاً راه نمی دهد.

قضاوت های در مورد خود و دیگران دارند.¹⁸² نتایج تحقیقات چنان هم شکل اند که فقط در يك جمله می توان چنین نتیجه گیری نمود: بدون استثنا تمام اعضای يك گروه بسته در مقایسه با گروه های بیگانه به پیمانانه وسیعی ویزگی های خیلی مثبتی برای خود می نویسند.¹⁸³

ناسیونالیسم بازار مکاره ایست که در آن پیش داوری ها و کلیشه سازی ها عرضه می گردد. در عقب آن اصول اساسی تیوریک پنهان می باشند. «از این مسأله نمی توانیم انکار کنیم که کلیشه سازی ها این وظیفه را دارند که دنیای مفاهیم ما را آماده آن بسازند تا يك عمل در اشکال گوناگون عمومیت پیدا کند... این غیر واقعینانه خواهد بود که طرز تفکر مبتنی بر کلیشه سازی را محکوم نماییم، زیرا در آن صورت به رد تفکر می پردازیم».¹⁸⁴ در اینجا هم شباهت های با استدلال های لوهمن Luhmann به مشاهده می رسد. تصورات در باره محیط ماحول که در رابطه با هویت خودی در پیوند اند - «گروه بیگانه» در ترمینولوژی تحقیقات کلیشه سازی- خود را به مثابه تقلیل امکانات تفکر و احتمالات و به مثابه تقلیل پیچیدگی ها نشان داده است. در نتیجه آن کلیشه سازی و پیش داوری ملی از نظر هستی شناسی همراه با هویت خودی تمام جامعه یعنی با ناسیونالیسم در ارتباط قرار دارند. آنچه انتظار می رود این است که خلق های که هویت ملی تثبیت شده دارند با کلیشه سازی منفی اندک کمتر در مورد گروه های بیگانه تکامل می کنند نسبت به ملت های که دوچار بحران هویت اند.

ج - ناسیونالیسم به مثابه وسیله مبارزاتی برای به دست آوردن حق حاکمیت

در کل ناسیونالیسم این وظیفه را دارد که ناامنی اجتماعی را تقلیل بدهد و يك جامعه نسبتاً پیچیده را با هم به طرف جماعت ببرد. در ناسیونالیسم ثانوی وظیفه دیگری به آن اضافه می گردد که از ارزش اولی می کاهد: ایدئولوژی های ناسیونالیستی وسیله موثری است برای تساوی حقوق گروه های اجتماعی شامل یک امپراتوری، با داشتن يك دولت در محدوده ای جغرافیایی تعریف شده.¹⁸⁵ مثال های خوبی در این زمینه در اروپای شرقی و اروپای جنوب شرقی داریم که در گذشته مستعمرات آلمان بودند. نفوذ خارجی در این جا از يك طرف زمینه های بسیج اجتماعی را مساعد ساخت و از جانب دیگر تقسیم نابرابر قدرت، مقام و داشته های مادی را به نمایش می گذاشت و بدین ترتیب جوامع را به

¹⁸² William Buchanan und headley cantril, How Nation See each Other, Urbana, III, 1953;

Peter heintz, Soziale Vorurteile, Köln 1957; K. S. Sodhi und R. Bergius, National Vorurteile, berlin 1953, K.G. von Stackelberg, 〰 Alle Kreter lügen 〰, Düsseldorf und Wien 1965.

¹⁸³ استثنا ها در مورد بعضی از اقلیت های تبعیض شده به گونه مثال یهود ها وجود دارد که از خود یک تصویر منفی ارائه می دهند: مشهور است که یهودی ها از خود تنفر دارند. این در اثر بحران هویت از دست رفته بوجود آمده است که علت آن جایگاه نامعلوم آنها تا به همین اواخر در دنیا می باشد که خشونت بر خود نتیجه آن شده است.
¹⁸⁴ تحت پیشداوری به مفهوم کلی آن ما آن داوری ای را می فهمیم که بدون سند معتبر صورت گیرد... پیشداوری به این مفهوم در اصل یکی از مشکلات اساسی تمایلات اجتماعی انسان ها را به نمایش می گذارد. برای اینکه دست به عملی زده بتوانیم می بایست که همیشه بعضی تصوراتی در مورد سایر انسان ها داشته باشیم... این به این معنا است که اگر من در هر فرضیه خود یک سند معتبر علمی باید نشان می دادم، پس عملاً هیچ گونه پیشداوری نداشتیم. در زندگی روزمره ما در خودآگاهی ما با احتمال قوی و یا ضعیف آن این واقعیت وجود دارد که ما باید بعضی فرضیه ها را داشته باشیم تا بتوانیم به کمک آن عقلانی عمل کنیم. بلی ما عادت کرده ایم تا حتا در مورد این فرضیه خود فکر هم نکنیم.

Peter Heintz, Soziale Vorurteile, a.a. O., S 28

¹⁸⁵ برای تعریف امپراتوری به صفحات 78-82 این کتاب مراجعه شود.

طرف يك مبارزه طبقاتی زیر پوشش ایدیولوژی ناسیونالیسم سوق داد. در این جا تکامل به طرف تشکیل جوامع پیچیده و مطالبه برای داشتن حاکمیت ملی در يك رابطه درونی با هم دیگر قرار داشتند.

این فرآیند ملت شدن يك نتیجه منطقی جدا از فرآیند ملت شدن در انگلستان و فرانسه را به نمایش می گذارد. در حالی که در آنجا ناسیونالیسم بر بنیاد يك جامعه نسبتاً پیچیده و در درون يك دولت موجود تکامل کرد، در اینجا ملت یعنی يك اجتماع ایدیولوژیک، بر بنیاد جوامع کمتر پیچیده، قبل از ایجاد دولت شکل گرفته و بعداً در جستجوی ایجاد دولت شدند، که در آن زبان به عنوان يك معیار ناسیونالیسم خصلت ایدیولوژیک به خود گرفته و سرحدات جغرافیایی دولت ها از طرف ملت ها، سرحدات زبانی تعیین گردیده بودند. پیچیده گی اجتماعی این ملت ها با وجودی که به پایه پیچیده گی اجتماعی کشور های صنعتی اروپایی غربی نمی رسید، اما برای ایدیولوژیک کردن این جوامع کافی بودند. بعد از رسیدن به حاکمیت ملی فرآیند ساختاری پیچیدگی اجتماعی در اثر تغییرات درازمدت اجتماعی پیش رفته در محدوده جغرافیایی این کشورها به اصطلاح «به راه انداخته شد».

با انتخاب معیار زبانی به عنوان عامل وحدت ملی، این دولت ها هم زمان يك عامل سیاسی ناپایدار نیز ایجاد کردند. در اثر پراکندگی زبانی در این منطقه، باز هم دولت های «خالص» ملی ایجاد شده نتوانست، بلکه امپراتوری های جدید بوجود آمدند. قدرت های در حال فرار از مرکز بعد از يك مبارزه موفق بر علیه رقبای بسیار قوی، امپراتوری آلمان، سلطنت هابسبورگ و امپراتوری عثمانی، موفقیت به دست آوردند اما آنچه در جریان این مبارزه پوشیده مانده بود، همان منازعات درونی آن ها بود. شبیه این تکامل را کشور های بالکان و همچنان کشور های آسیایی و افریقایی در جریان مبارزه علیه استعمارگران اروپایی به خاطر به دست آوردن استقلال، پشت سر گذاشتند که منافع چندین جانبه داخلی شان در این مرحله از نظر پنهان مانده بود.

در مورد ناسیونالیسم ثانوی این نقاط را باید در نظر گرفت:

- 1- جامعه نسبتاً پیچیده و هویت خودی تمام جامعه (ناسیونالیسم) قبل از ایجاد دولت متبازر گردیده و ایجاد دولت ملی نتیجه این دو عامل بود.
- 2- ناسیونالیسم ثانوی در آغاز خود از نگاه محتوا يك تقلید ناموفق ناسیونالیسم های اولی به اتکا به معیار زبان بود.
- 3- در اثر جهت یابی بر مبنای ناسیونالیسم اولی، ناسیونالیسم ثانوی يك مرحله بسیار نامساعد بحران هویت را گذراند که در آن به دلیل برحق نشان دادن توجیه گرانه تصویر خودی با ارائه يك تصویر بسیار منفی از بیگانه به شکل نهایت تهاجمی و پرخاشگر در برابر گروه های غیر از خود تبارز نمود.

III- ناسیونالیسم ثالث: ملت سازی

در حال حاضر ما شاهد بوجود آمدن شکل سوم ناسیونالیسم هستیم: ناسیونالیسم ثالث. مشخصه این ناسیونالیسم آن است که در این جا دولت قبل از تکامل جامعه پیچیده و ناسیونالیسم ایجاد می گردد. به بیان دیگر: دولت های جدید در محدوده سرحدات جغرافیایی خود مجموعه ای از جوامع را با درجات متفاوت پیچیدگی در خود حمل می کند و بر اساس درجه پیچیدگی مؤثریت سیاسی هویت خودی این جوامع متفاوت است. اگر به مسأله جدی برخورد گردد این ناسیونالیسم هنوز وجود نداشته و فقط طرح، هدف و برنامه ساختن آن موجود است: در داخل يك دولت موجود با حدود جغرافیایی تعریف شده باید يك جامعه واحد اما پیچیده دارای تمام مشخصات هویت خودی اجتماعی ایجاد گردد. يك ملت باید ساخته شود.

در این جا از نگاه تیوریک مشکلاتی توضیح می گردد که در ادبیات انگلو ساکسونی به مفهوم رشد ملت «growth of nation» و ملت سازی «nation-building» یاد می گردد: چگونه دولتها «رشد» می کنند و چگونه دولت ها ساخته می شوند؟ در رده بندی ما در ناسیونالیسم اولی، ثانوی و ثالث يك زنجیره اساس قرار داده شده است که پایه آرمانی آن نهایی ساختن يك ملت «بالغ» است و پایان آن طرائی، برنامه ریزی کردن و ساختن ملت است. ناسیونالیسم اولی توانست به دلیل نبودن يك نمونه تاریخی تنها در جوامع نسبتاً پیچیده رشد نماید. ناسیونالیسم دومی با موجودیت جامعه نسبتاً پیچیده توأم با هویت خودی با خواست ایجاد يك دولت مستقل ساختار ترکیبی از ساختن و رشد دادن را تبارز داد. این ناسیونالیسم در جستجوی راهی بود که در داخل و در بین دولت موجود که در حال از هم پاشیدن و یا راه یافتن به يك مرحله ارتقایی ایجاد دولت قرار داشت.¹⁸⁶ ساختن يك ملت در این مرحله کلاً غیر آگاهانه صورت می گیرد. اما در شکل سومی یعنی ناسیونالیسم ثالث آگاهانه تلاش می گردد تا يك امپراتوری به مثابه يك واحد به یک دولت ملی تبدیل شود.¹⁸⁷ هر چند شانس موفقیت در این زمینه با توجه به پیش شرط های مشخص و متغییرهای وابسته به آن - که در ذیل به آن اشاره می کنیم- در مقایسه با زمان های ماقبل آن بسیار زیاد است، اما باید گفت که موفقیت حتمی آن به هیچ وجه تضمین شده نیست. در کل این موفقیت وابسته به توانمندی های نخبگان سیاسی می باشد که بنیاد های اجتماعی جوامع را که در يك دولت واحد جمع آمده اند و همچنان عوامل را که در فرآیند تکامل سیاسی جامعه موثرند، بدرستی نشانه گیری کرده و رهبری نمایند و از میلان های تفرقه افگانه جداً خودداری نمایند. ملت سازی مانند سیاست در کل «هنر استفاده از ممکنات» است.¹⁸⁸

¹⁸⁶ Robert A. Kann, *The Habsburg Empire: A Study of Integration and disintegration*, New York 1957.

¹⁸⁷ یکی از مثال های کهن در مورد گذار از امپراتوری به دولت ملی تاریخ اتحاد جماهیر شوروی است. قبلاً در سال 1913 جوزف استالین کتابی (-1907, Bd 2, Werke, in J. W. Stalin, *Marxismus und nationale Frage*, in 1913, Stuttgart 1951, S. 266-33) در این رابطه منتشر کرد. اثرش از انکشاف دولت ملی در وابستگی با روند تفاوت های ساختاری به وضاحت شهادت می دهد.

¹⁸⁸ مشابه به تشریحات ما در مورد ناسیونالیسم اولی، ثانوی و ثالث، می بایست که ما گفتار والتر ال بولز (:) *Volksgeist and Volksgeist revidier? Denkmodelle einer Theorie der Nationwerdung*, in : *Kölner zeitschrift für Soziologie und Soziopsychlogie*, Bd. 18 S. 454-471 را مشخص کنیم: او تیوری فرضیه انکشاف (Wachstumsansatz) را پیشنهاد می کند که او در جنبه های روانشناسی آن آنرا به مثابه «تیوری هم سوئی جماعت سازی» (Theorie der sympathetische Vergemeinschaftung) و با تاکید بر عامل های ساختار اجتماعی آن آنرا به مثابه «تیوری ساختار انقلاب» (Theorie der Systemevolution) توصیف می کند. تیوری هم سوئی جماعت سازی و هم تیوری ساختار انقلاب را ما در ناسیونالیسم اولی و تا حدودی در ناسیونالیسم

برای ملت سازی در چوکات يك دولت موجود باید دو مشکل اساسی حل گردد که آن ها به نوبه خود در پیوند نزدیک با يك مشکل سومى که عمومى تر است، قرار دارند. يك بار موجودیت گروه های مختلف قومى است که آن ها اکثراً در دشمنى با همدیگر قرار دارند که آن ها باید بدون استفاده از قهر در يك دولت واحد با همدیگر همزیستى نمایند. در اینجا مطلب از همگرایی افقى است. مشکل دوم در رابطه با موقف مردم در قبال دولت به مثابه يك نهاد است: در آسیا و افریقا معمولاً-ساختار های اجتماعى قطعه قطعه اند- که اکثراً به نام جامعه موزاييکى «mosaic societies» و یا قطعه قطعه «fragmented societies» نیز یاد می شوند- که نظر به قانونمندی های ویژه اجتماعى و سیاسى خود از اتکا بر نهادهای دولتى می توانند صرف نظر نمایند. این مسأله در مورد افغانستان نیز قابل اعتبار است که برای مردم آن واژه دولت خود مسئله ساز است. حکومت شونندگان باید بیاموزند که موجودیت اقتدار سیاسى مرکزی و اقتضات سیاسى و مادى آن مداخله غیر مجاز بر اصول قوانین اجتماعى و سیاسى عنعنوى آن ها نبوده و نباید آنرا با کراهت قبول کنند بلکه ناگزیراً به ارزیابى مثبتى از دولت برسند. هر دو نوع همگرایی افقى و موقف گیرى تازه در قبال دولت به عنوان يك نهاد، در پیوند نزدیک با مشکل سومى قرار دارد که عبارت از ضرورت انکشاف اقتصادى و بلند بردن سطح زندگى در کل مى باشد. به این ترتیب انکشاف اقتصادى و فرآیند پیچیدگى اجتماعى در اثر تغییرات در ازمدت اجتماعى زیربنای همزیستى گروه ها را ایجاد کرده و موقف مردم در قبال دولت نیز تغییر مى کند.

از آن جایی که فرآیند انکشاف در این کشور ها تنها از جانب دولت رهبرى مى شود، دولت هم زمان به عنوان بازیگر عمده در این فرآیند تبارز مى کند. اما قبل از آن که به جزئیات این مسأله داخل شویم، ضرور است تا تعریف دقیقى از دولت و مفاهیم نزدیک به آن را ارائه نماییم.

ثانوى می یابیم. ما با بولز موافقیم که برای ناسیونالیسم اولی و ثالث چنین توضیحاتى تنها کافی نیست. نبود یک تعریف دقیق از ناسیونالیسم الزاماً نبود یک «یک نقشه اعمار» را در پی دارد، تا آنجا که تحقیقات در باره ملت سازی بیشتر در مورد واقعیات قبل از پیدایش ملت است.